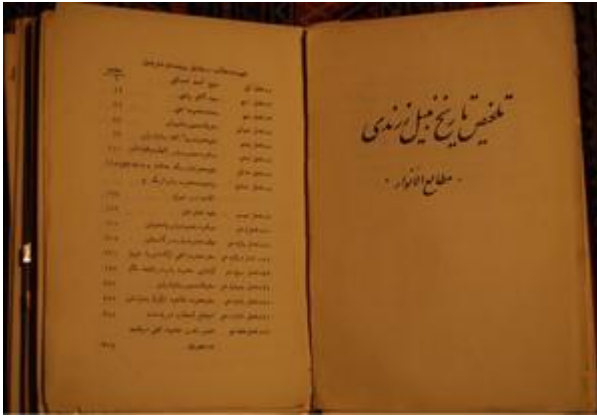


ملاحسین بشرویه (باب الباب)



ملاحسین در بشرویه خراسان متولد شده و تحصیلات مقدماتی را در زادگاه خود به پایان رساند و سپس عازم مشهد شد و در مدرسه میرزا جعفر که در صحن بارگاه امام هشتم قرار داشت به تحصیل معارف اسلامی پرداخت. پس از آن عازم نجف و کربلا شد و در محضر درس سید

کاظم رشتی حاضر شد و بتدریج مورد لطف و احسان سید مرحوم قرار گرفت و از کبار تلامذه سید کاظم رشتی در آمد. ملا حسین در اواخر حیات سید کاظم مأموریت مهمی از طرف ایشان بعهده گرفت و آن ملاقات با حاجی سید محمد باقر رشتی از علمای بزرگ ایران و ساکن اصفهان بود و سید محمد باقر در این ملاقات تحت تأثیر علم و اخلاق ملاحسین قرار گرفت. پس از بازگشت از این مسافرت سید کاظم فوت کرده بود. پس برای اجرای وصایای استاد بزرگوارش که همانا جستجوی موعود بود راه طلب در پیش گرفت. ایشان برای مدت 40 روز در مسجد کوفه عزم اعتکاف فرمودند - روزها صائم و شبها به دعا و مناجات مشغول بودند، سپس به کربلا رفته و در نهایت عازم شیراز گردید و در این شهر به منقبت درک فیض حضرت موعود نائل شده و اول من آمن به حضرت باب گردیدند. اولین گروه مؤمن به حضرت باب که بالغ بر 18 نفس شریف بودند به "حروف حی" تسمیه شده و مأمور تبلیغ امر بدیع گردیدند.

بعث حضرت اعلی

دشمنان و مخالفین جناب سید کاظم رشتی پس از وفات آن حضرت جانی تازه گرفتند و برای بدست آوردن ریاست بجدّ و جهد مشغول شدند زیرا تشنه ریاست بودند و تا جناب سید در این عالم بودند هیچکس اعتنائی بآن اشخاص ریاست طلب نداشت بعد از وفات سید مرحوم مخالفینش جرأت و جسارت یافتند و بتفرقه اصحاب سید پرداختند. خود مدّعی مقامات شدند و بتدارک مافات اقدام نمودند. شاگردان جناب سید از وفات آن بزرگوار اندوهگین و محزون بودند. طولی نکشید که جناب ملاحسین بشرویه‌ای از مسافرت اصفهان و خراسان که بامر سید مرحوم رفته بودند بکربلا مراجعت فرمودند. ورود ایشان بکربلا در یوم اوّل محرّم سال ۱۲۶۰ هجری (مطابق ۲۲ ژانویه ۱۸۴۴ میلادی) بود شاگردان پریشان سید دور ملا حسین مجتمع شدند ناامیدی آنها بامیدواری تبدیل شد و همّت گماشتند که از محبوب بی‌نشان نشانی بیابند. جناب ملا حسین در پهلوی منزل مسکونی سید مرحوم منزلی اختیار کردند و مدّت سه روز به سوگواری استاد خود مشغول شدند. عدّه زیادی بملاقات ایشان شتافتند و بتسلیت و تعزیتش پرداختند زیرا مشاراً الیه را بزرگترین شاگرد سید مرحوم میدانستند.

جناب ملا حسین بعد از پایان ایام سوگواری عدّه‌ای از شاگردان سید مرحوم را که دارای اخلاص بودند بنزد خویش خواندند و از آنها پرسیدند استاد بزرگوار ما در اواخر ایام چه وصیتی فرمود و آخرین نصیحت‌های او چه بود؟ در جواب گفتند که استاد بزرگوار نهایت تأکید را فرمودند و چند مرتبه بما تکرار کردند که بعد از وفاتش ترک منزل و خانمان گوئیم و در بلاد منتشر شویم و بجستجوی حضرت موعود پردازیم و هیچ امری را بر این مسئله ترجیح ندهیم. قلوب خود را از هر آلایشی پاک کنیم و از توجّه بمقاصد دنیوی برکنار باشیم. میفرمود ظهور موعود نزدیک است خود را آماده کنید حتی بما فرمود حضرت موعود الان در میان شماست ظاهر و آشکار است میان شما و آن بزرگوار حجاب‌هایی مانع است قیام کنید. جستجو کنید تا حجب مانعه را از میان بردارید و بدانید که تانیت خود را خالص نکنید و بدعا و مناجات پردازید و استقامت را شعار خود نسازید بمقصود نخواهید رسید زیرا خداوند در قرآن (۶۹:۲۹) میفرماید: "وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا".

جناب ملا حسین چون این بیانات را از شاگردان سید مرحوم شنیدند بآنها فرمودند با وجود

اینهمه تأکیدات که از استاد بزرگوار شنیده‌اید پس چرا تا کنون در کربلا مانده‌اید و بجستجوی حضرت موعود نپرداخته‌اید؟

گفتند همه ما مقصّریم و اقرار و اعتراف بتقصیر خود داریم و شخص ترا صاحب رتبه عظیم و مقام عالی می‌شماریم اینک هر چه بفرمائی اطاعت میکنیم حتی اگر خود را حضرت موعود معرفی کنی بیدرنگ ادّعی ترا قبول میکنیم. خلاصه هر چه بفرمائی حاضریم و باطاعت تو کمر بسته‌ایم. جناب ملا حسین فریاد برآوردند و فرمودند ما همه بنده آستانیم استغفر الله که من چنین ادّعائی داشته باشم اگر لحن گفتار استاد بزرگوار را آشنا بودید باینگونه سخنان لب نمی‌گشودید. اینک اولین چیزیکه بر من و شما واجب است آنست که باجرای وصایای سید مرحوم اقدام کنیم و آنچه را فرموده قولاً و عملاً تنفیذ نمائیم. همه اطاعت کردند.

جناب ملا حسین پس از آن بملاقات میرزا حسن گوهر و میرزا محیط کرمانی که از شاگردان مشهور جناب سید کاظم بودند شتافته و تأکیدات و سفارشهای استاد بزرگوار را بآنها تذکر داده فرمودند برخیزید تا در جستجوی موعود باطراف بلاد برویم این دو نفر هر کدام عذرهایی تراشیدند و هر یک بهانه‌ای متشبّث شدند. یکی گفت چطور ممکن است برویم دشمن زیاد داریم همه در نهایت قوّت و قدرتند اگر ما برویم آنها فرصت خواهند یافت ما باید در این شهر بمانیم و مقام استاد مرحوم خود را محافظه نمائیم.

دیگری گفت من باید در این شهر بمانم و از بازماندگان سید مرحوم نگهداری کنم جناب ملا حسین مقصود آنها را فهمید و دانست که نصیحت و اصرار در آنها مؤثر نیست. ناچار آنها را سرگرم خیالات خود گذاشت و بجستجوی مطلوب پرداخت.

سنه ستین که ظهور موعود در آن واقع شد در احادیث مرویه از حضرت رسول الله و ائمّه اطهار علیهم السّلام مذکور گردیده. حضرت صادق علیه السّلام در جواب کسیکه از میقات ظهور قائم سؤال کرده بود فرمودند

" و فی سنه السّتین یظهر امره و یعلو ذکره " محیی الدّین عربی در کتب و رسائل خویش با اسم قائم موعود و سال ظهور آن بزرگوار اشاره فرموده از جمله میفرماید حضرت مهدی چند وزیر دارد که همه ایرانی هستند اسم مبارک حضرت مهدی مرکب از اسم نبی و ولی است در صورتیکه اسم ولی مقدّم بر اسم نبی باشد و سال ظهور حضرت مهدی مطابق با نصف کوچکترین

عددی است که بر اعداد آحاد قابل قسمت است (یعنی ۲۵۲۰ و نصف آن ۱۲۶۰ است).
میرزا محمد اخباری اشعاری دارد که سال ظهور قائم موعود را در آن ذکر کرده و مضمون آن اینست که میگوید در سال غرس زمین از نور قائم روشن میشود و در سال غرسه جهان از عظمتش مملو خواهد شد. اگر تا سال غرسی زنده بمانی مشاهده خواهی نمود که طوایف و احکام و مردم و دین همه تجدید شده است.

از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام حدیثی مروی است که فرمودند در سال غرس شجره هدايت الهی در جهان کاشته خواهد شد.

باری جناب ملا حسین بعد از آنکه اصحاب سید مرحوم را باجرای وصایای آن بزرگوار تشویق نمودند از کربلا بنجف عزیمت کردند. میرزا محمد حسن برادرشان و میرزا محمد باقر خالو زاده شان با ایشان همراه بودند. اوقاتی که جناب ملا حسین در سفر خراسان بوطن خویش بشروه رفته بودند این دو نفر با ایشان همراه شدند.

باری این سه نفر بمسجد کوفه رسیدند جناب ملا حسین برای مدت چهل روز در مسجد کوفه عزم اعتکاف فرمودند و بعبادت مشغول شدند. روزها صائم بودند و شبها بدعا و مناجات مشغول برادرشان نیز در صوم و صلوة با ایشان همراه و خالو زاده شان متصدی تهیه وسائل غذا و سایر لوازم بودند و پس از فراغت مشاراً الیه نیز بعبادت میپرداخت.

پس از چند روز ملا علی بسطامی که از مشاهیر شاگردان مرحوم سید بود با ۱۲ نفر دیگر از همراهان خود بمسجد کوفه وارد شدند. ورود این جمعیت سکون و آرامش آن محل را بر هم زد و فضای مسجد که بی سر و صدا بود بورود آن ۱۳ نفر با هیاهو و سر و صدا همراه شد ملا علی بسطامی اطلاعاتش درباره تعالیم حضرت شیخ و سید فراوان بود حتی بعضی او را از ملا حسین بالاتر میدانستند. پس از ورود بمسجد چون ملا حسین را مشغول عبادت و توجه دید در ابتدا خواست درباره وجهه عزیمت و منظور از ملا حسین سؤالی کند لکن ملا حسین پیوسته بتوجه و نیاز مشغول بودند و برای ملا علی وقت مناسبی پیش نمی آمد. چند مرتبه خواست که نزد ملا حسین برود ولی باز مبادرت نکرد بالاخره تصمیم گرفت که او نیز بعبادت مشغول شود. برای مدت چهل روز با ۹ نفر دیگر از همراهانش باعثکاف پرداخت. سه نفر دیگر هم بتهیئه لوازم و مایحتاج مشغول بودند.

اعتکاف چهل روزه ملا حسین که تمام شد بهمراهی برادر و خالو زاده اش بنجف برگشت. شب از کربلا رد شد و پس از زیارت نجف بجانب بوشهر روان گردید. در بوشهر نفحهء لطیفهء غیبی بمشامش رسید زیرا در این شهر محبوب عالمیان چندی متوقف و بتجارت مشغول بودند. روائح قدسی که از انفاس طیبهء حضرت موعود در فضای این شهر منتشر بود مشام جان آن طالب صادق را معطر ساخت مدت توقف مشاراً الیه در بوشهر آنقدرها طول نکشید باطناً حس میکرد که قوهء پنهانی او را بجانب شمال و بصوب شیراز میکشاند. بر حسب سائقهء غیبیه بجانب شیراز روان گشت. پس از ورود از برادر و خالو زاده اش جدا شد بآنها گفت شما بمسجد ایلخانی بروید و در آنجا منتظر باشید انشاء الله هنگام مغرب نزد شما خواهم آمد آنها رفتند جناب ملا حسین چند ساعت در خارج شهر گردش کرد در آن بین جوانی را مشاهده نمود که جبههء گشاده ای داشت و عمّامه سبزی بر سر نهاده پیش میآمد و چون بملا حسین رسید با تبسم سلام کرد و فرمود الحمد لله که سلامت وارد شدید. و مانند دوست صادق باوفائیکه با رفیق قدیمی خود برخورد نماید با ملا حسین بمهر و محبت تلاقی نمود. ملا حسین خیال کرد این جوان یکی از شاگردان مرحوم سید است که عزیمت او را بشیراز شنیده و اینک به پیشباز او آمده است.

مرحوم میرزا احمد قزوینی شهید داستان تشرّف ملا حسین را هنگام ورود بشیراز بحضور مبارک از خود او شنیده و خلاصه آن واقعهء تاریخی از این قرار است.

ملا حسین میفرمود جوانیکه در خارج شهر شیراز بخدمتش رسیدم با نهایت محبت نسبت بمن رفتار کرد و مرا بمنزلش دعوت فرمود تا رنج سفر از من دور شود و از خستگی دمی بیاسایم من از او درخواست کردم که از قبول دعوت معذورم دارد زیرا همراهان من در شهر بانتظار مراجعت من هستند فرمودند آنها را بخدا بسپار خداوند آنها را محافظت میفرماید.

بعد مرا امر کرد تا در خدمتش روان شوم. من هم بقدری از حسن رفتار و شیرینی گفتارش متأثر شده بودم که نتوانستم دعوتش را اجابت نکنم. از احساسات شدید و عواطف عالیه و آواز دلربا و

متانت و وقارش در حیرت بودم. پس از طی طریق بدرب منزل رسیدیم بنای منزل در نهایت ظرافت بود جوان در را کوبید غلامی حبشی در را بگشود جوان اوّل وارد منزل شده و بمن فرمود

" ادخلوها بسلام آمین " (قرآن ۱۵: ۴۶) عظمت و جلال و قدرت و طرز مهمان نوازیش تا اعماق قلب من اثر کرد. آیهء قرآنی را که تلاوت فرمود برای وصول بمقصود قلبی خود بفال

نیک گرفتم زیرا این آیه را وقتی فرمود که میخواستم وارد منزل شوم. این اولین منزلی بود که من در آن شهر وارد میشدم هوای این شهر از اوّل ورود سرور و نشاطی عجیب در من ایجاد کرده بود که هر چه بخواهم وصف کنم نمیتوانم. با خود گفتم آیا ممکن است در این شهر بمقصود برسم آیا ممکن است این پیش آمد بحصول مقصود من کمک کند و بدوره انتظار من خاتمه بخشد؟ خلاصه وارد منزل شدم صاحب خانه از جلو و من از دنبال وارد اطاق شدیم بمحض ورود باطاق سرور و نشاط من مضاعف گشت هر چه بگویم کم گفته‌ام. نشستیم جوان فرمود آفتابه و لگن آوردند برای اینکه دست و پای خود را از گرد سفر بشویم. من اجازه خواستم که در اطاق دیگر بشستن دست و پا اقدام کنم ولی آن بزرگوار در همان اطاق با دست مبارک خود آب ریختند و من دست و پایم را شستم بعد ظرفی از شربت برای من آوردند آنگاه فرمودند سماور و چای حاضر نمایند و چای بمن مرحمت کردند. پس از آن اجازه خواستم مرخص شوم و عرض کردم مغرب نزدیک است همراهان منتظر من هستند، بآنها گفته‌ام هنگام مغرب در مسجد ایلخانی نزد شما خواهم آمد. فرمودند ناچار وقتی که بآنها وعده دادی کلمه انشاء الله را بر زبان راندی از قرار معلوم مشیت خدا برفتن تو قرار نگرفته بنا بر این از خلف وعده بیمناک باش. متانت و وقار آن بزرگوار طوری بود که چیزی نتوانستم بگویم برخاستم وضوء گرفتم بنماز مشغول شدم ایشان نیز پهلوی من بنماز ایستادند در بین نماز باین پیش آمد خود فکر مینمودم و قلباً مناجات میکردم و میگفتم خدایا تا کنون در جستجوی حضرت موعود کوتاهی نکرده‌ام و لکن هنوز بمقصود نرسیده‌ام و حضرت موعود را نیافته‌ام تو ظهور او را وعده فرموده‌ای و تخلف در وعده تو نیست. این جریان که ذکر شد شب پنجم جمادی الاول سال ۱۲۶۰ هجری بود. نیم ساعت از شب گذشته بود که آن جوان بزرگوار با من بمکالمه پرداخت و از من سؤال فرمود بعد از جناب سید کاظم رشتی مرجع مطاع شما کیست.

عرض کردم مرحوم سید در اواخر حال سفارش میفرمودند که بعد از وفاتشان هر یک از شاگردان باید ترک وطن گوید و در اطراف بجستجوی موعود محبوب پردازد اینستکه من برای انجام امر استاد بزرگوارم بایران مسافرت کردم و هنوز هم که هست بجستجوی موعود مشغولم. سؤال فرمودند آیا استاد بزرگوار شما برای حضرت موعود اوصافی مخصوص و امتیازاتی بخصوص معین فرموده‌اند یا نه. عرض کردم آری میفرمود حضرت موعود از خاندان نبوت و رسالت است از اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها سلام الله است سنّ مبارکش وقتی که ظاهر

میشود کمتر از ۲۰ و متجاوز از ۳۰ سال نیست دارای علم الهی است قامتش متوسط است از شرب دخان برکنار و از عیوب و نواقص جسمانی منزّه و مبراّ است. میزبان محترم لمحّه‌ای سکوت فرمود سپس با لحن بسیار متینی فرمودند نگاه کن این علامات را که گفתי در من می‌بینی؟ بعد یکا یک علامات را ذکر فرمودند و با شخص خود تطبیق نمودند. سرپای مرا حیرت و دهشت فرو گرفت و با کمال ادب عرض کردم حضرت موعود نفس مقدّسه‌ی قدسیه‌ایست که رتبه‌اش از همه بالاتر است دارای قدرت فوق العاده و قوّت فائقه‌ی عظیمه است علامات مخصوصه بسیار دارد از جمله علم آن بزرگوار بی‌نهایت است. سید مرحوم درباره‌ی علم موعود اغلب میفرمود علم من نسبت بعلم آن حضرت مانند قطره نسبت بدریاست که از طرف خدا بحضرتش عنایت شده آنچه من میدانم در مقابل معارف عالیه و علم محیط او مانند ذره‌ای از خاک است بین این دو مقام فرق بسیار موجود است.

هنوز گفتار خود را تمام نکرده بودم که بی‌اختیار ترس و شرمساری مرا فرو گرفت بطوریکه آثارش در من آشکار شد از گفته پشیمان شدم و خودم را سرزنش کردم و همّت گماشتم که طرز بیان را تغییر دهم و از حدّت و شدّت لحن القول بکاهم قلباً با خدا عهد کردم که اگر آن بزرگوار مجدداً این موضوع را مورد بحث قرار دهد با کمال خضوع عرض کنم اگر حضرت موعود شما هستید دعوت خود را تأسیس فرمائید تا مرا از قید انتظار تشرفّ بحضور موعود خلاصی بخشید و از ثقل این بار گران رهائی دهید خیلی ممنون میشوم اگر بانتظار من خاتمه بدهید و مرا خلاصی بخشید.

وقتی که میخواستم براه طلب قدم گذارم و بجستجوی موعود پردازم دو مسئله را پیش خود علامت صدق ادّعای مدّعی قائمیت قرار دادم یکی رساله‌ای بود که شامل مسائل مشکله و اقوال متشابهه و تعالیم باطنیه حضرت شیخ و سید مرحوم بود. تصمیم داشتم هر کس آن رموز و اسرار را بگشاید و آن مشکلات را حل فرماید باطاعتش قیام نمایم و زمام امور خود را بدو سپارم. دوّم آنکه سوره مبارکه یوسف را بطرزی بدیع که نظیر آنرا در مؤلفات و کتب نتوان یافت تفسیر فرماید. انجام این مهمّ دلیل صدق ادّعای آن مدّعی است. سابقاً از سید مرحوم درخواست کردم که تفسیری بر سوره یوسف بنویسند بمن فرمودند اینکار از عهده من خارج است.

حضرت موعود که بعد از من ظاهر میشود رتبه و مقامش بمراتب از من بزرگتر است چون آن بزرگوار ظاهر شود بصرافت طبع و بصرف اراده مطلقه خویش بدون آنکه کسی از آن حضرت

درخواست کند تفسیری بسوره یوسف مرقوم خواهد فرمود و این بزرگترین دلیل بر عظمت مقام و جلالت شأن و صدق ادّعی آن حضرت خواهد بود.

من سرگرم این افکار بودم میزبان بزرگوار من فرمود درست دقت کنید تمام صفات در من موجود است چه مانع دارد که من شخص موعودی باشم که سید مرحوم فرموده چه اشکالی در این مسئله تصوّر میکنید. پس از استماع این بیان مبارک چاره‌ای جز تقدیم رسالهء معهوده ندیدم آنرا بحضور مبارک گذاشتم و عرض کردم خواهش دارم بصفحات این رساله نظر لطفی افکنده و از ضعف و تقصیر من صرف نظر فرمائید. آن بزرگوار مسؤل مرا قبول فرموده کتابرا برداشته بعضی صفحات آنرا ملاحظه فرمودند آنگاه کتابرا بسته بمن متوجّه شدند و در ظرف چند دقیقه حل مشکلات و کشف رموز آنرا بیان فرمودند. بعلاوه بسیاری از حقایق و اسرار را تبیین و تشریح فرمودند که تا آنوقت در هیچ حدیثی از ائمهء اطهار و در هیچ کتابی از تألیفات شیخ و سید ندیده بودم. بیان مبارک بقدری مؤثر و بهجت افزا بود و با قدرت مخصوصه ادا میشد که وصفش از عهدهء من خارج است. بعد فرمودند اگر مهمان من نبودی کارت بسیار سخت بود و لکن رحمت الهی شامل تو گردید خدا باید بندگان خود را امتحان کند بندگانرا روا نیست که با موازین مجعولهء خود خدا را آزمایش کنند. اگر من مشکلات ترا شرح و بسط نمیدادم آیا دلیل بر نقص علم من بود کلا و حاشا حقیقتی که در قلب من تابنده و مشرق است هیچگاه بعجز و ناتوانی متّصف نشود. امروز جمیع طوایف و ملل مشرق و مغرب عالم باید بدرگاه سامی من توجّه کنند و فضل الهی را بوسیلهء من دریافت نمایند هر کس در این عمل شک و شبهه نماید بخسران مبین مبتلا گردد. تمام مردم مگر نمیگویند که نتیجهء خلقت فوز بعرفان حقّ است و موقّیت در پرستش خدا. بنا بر این بر همه واجب است که قیام نمایند و کوشش کنند و مانند تو بجستجو پردازند و ثبات و استقامت بخرج دهند تا حضرت موعود را بشناسند. بعد فرمودند اینک وقت نزول تفسیر سوره یوسف است پس قلم را برداشته و با سرعت خارج از تصوّر سورهء الملک را که اوّلین سورهء آن تفسیر مبارک است نازل فرمودند. حلاوت صوت مبارک که در حین نزول آیات ترنّم میفرمودند بر قوّت تأثیر کلمات مبارک‌اش میافزود تا خاتمهء سوره ابداً توقّف نفرمودند من همانطور نشسته بودم گوش میدادم صوت جان افزا و قوّت بیان مبارکش مرا اسیر کرده بود بالاخره برخاستم و با حیرت و تردیدیکه بمن دست داده بود عرض کردم اجازه بفرمائید مرخص شوم با تبسم لطیفی فرمودند بنشینید اگر حالا از اینجا بیرون بروید هر که شما را ببیند

خواهد گفت که این جوان دیوانه شده است. آنوقت دو ساعت و یازده دقیقه از شب گذشته بود. شب شصت و پنجم نوروز مطابق با شب ششم خرداد از سال نهنگ و پنجم جمادی هزار و دوست و شصت هجری بود. بعد فرمودند بعد از این در آینده این شب و این ساعت از بزرگترین اعیاد محسوب خواهد شد. خدا را شکر کن که بآرزوی خود رسیدی و از رحیق مختم آشامیدی خوشا بحال اشخاصیکه باین موهبت فائز شوند سه ساعت از شب گذشته امر فرمودند تا شام حاضر کنند. غلام حبشی امر مبارک را اجرا کرد طعامی لذیذ آورد که جسم و روح مرا تغذیه نمود تصور میکردم از خوراکیهای بهشتی مرزوقم مفاد حدیث شریف "أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا رَأَتْ عَيْنٌ وَلَا سَمِعَتْ أذنٌ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ" را واضح و آشکار میدیدم. غلام حبشی از تأثیر تربیت آن بزرگوار نصیب وافر داشت و در نظر من دارای مقام بلندی بود محبت و لطف رفتار میزبان بزرگوار مخصوص خودش بود از کس دیگری ممکن نبود آنگونه عواطف و فضائل آشکار و ظاهر گردد. همین مطلب بتنهائی برای عظمت و جلالت آن بزرگوار برهانی کافی و شاهدی صادق بود که احتیاجی بسایر شئون نداشت. من گرفتار سحر بیان میزبان مهربان خود بودم نمیدانستم چه وقت و هنگام است از دنیا بی خبر و همه چیز را فراموش کرده بودم ناگهان صدای اذان صبح بگوشم رسید. آن شب در محضر مبارک جمیع نعم الهیه را که در قرآن برای اهل بهشت مقرر فرموده محسوس دیدم مصداق

"لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ" قرآن (۳۳:۳۵) کاملاً مشهود بود و سر "لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهِمْ إِلَّا قِيلاً سَلَامًا سَلَامًا" (قرآن ۲۵:۵۶-۲۶) واضح و آشکار بود و معنای "دعویهم فيها سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ إِنَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" (قرآن ۱۰:۱۱) از هر جهت پدیدار بود.

آن شب خواب بچشم من نیامد بنغمات صوت روح افزای حضرتش و پست و بلندی آواز جانفزایش در هنگام نزول آیات قیوم الاسماء یعنی تفسیر یوسف گوش هوش فرا داده و از ترنماتش لذت میبرد. در حین مناجات با لحنی دلربا بعد از هر چند جمله این آیات قرآنیه (۱۸۰-۱۸۲)

را مکرر تلاوت می فرمودند "سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعَزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" بعد فرمودند شما اول کسی هستید که بمن مؤمن شده اید من باب الله هستم و

شما باب الباب باید ۱۸ نفر بمن مؤمن بشوند باین معنی که ایمان آنها نتیجه تفحص و جستجوی خود آنها باشد بدون اینکه کسی آنها را از اسم و رسم من آگاه کند باید مرا بشناسند و بمن مؤمن شوند آنوقت یکی از آنها را انتخاب میکنم که با من در سفر مکه همراهی کند. در مکه امر الهی را بشریف مکه ابلاغ خواهم کرد از آنجا بکوفه خواهم رفت. در مسجد کوفه امر الهی را آشکار خواهم ساخت. شما باید آنچه امشب جریان یافت از همراهان خود و سایر نفوس مکتوم دارید و بهیچکس چیزی نگویید در مسجد ایلخانی توقف کنید و بتدریس مشغول شوید رفتار شما نسبت بمن باید طوری باشد که رمز مستور را افشاء نکند مرا بهیچ کس معرفی نکنید تا وقتی که بمکه توجّه نمایم برای هر یک از مؤمنین اولیه تکلیفی معین خواهم کرد و راه تبلیغ کلمه الله را بآنها نشان خواهم داد. بعد از این فرمایشات مرا مرخص فرمودند و تا دم در با من تشریف آوردند. حقیقت امر الهی که در آنشب غفله بر من آشکار شد مانند صاعقه تا مدت زمانی سراپای وجود مرا در قبضه اقتدار داشت. چشم من از تابش شدیدش خیره بود و قوه عظیمه اش هستی مرا مسخر ساخت. هیجان و سرور، خوف و حیرت، در اعماق قلب من موجود و در عین حال بهجت و قدرتی در خود مشاهده مینمودم که بتقریر نیاید. قبل از عرفان امر الهی چه قدر ضعیف و ناتوان بودم و چه مقدار خوف و جبن در وجودم سرشته بود که بتحریر و بیان شرح آن ممکن نیست نمیتوانستم چیزی بنویسم و نمیتوانستم راه بروم دست و پایم همیشه ارتعاش داشت و میلرزید. اما بعد از وصول بعرفان مظهر امر الهی بجای جهل علم و دانش ربّانی و در عوض ضعف قوت و قدرت عجیبی در وجود من پیدا شد بطوریکه خود را دارای توانائی و تهوّر فوق العاده میدیدم و یقین داشتم که اگر تمام عالم و خلق جهان بمخالفت من قیام نمایند یک تنه بر همه غالب خواهم شد. جهان و آنچه در آن هست مانند مشتی خاک در چشم جلوه مینمود و صدای جبرئیل را که پنداشتم در من تجسم یافته میشنیدم که بخلق عالم میگفت ای اهل عالم بیدار شوید، زیرا صبح روشن دمید. برخیزید و از فیض ظهور و برکت امر الهی برخوردار شوید باب رحمت الهی باز است. ای اهل عالم همه داخل شوید زیرا آن کسی را که منتظر بودید ظاهر شد اینک پیدا و آشکار و شما را بخوان وصال دعوت مینماید.

باری از بیت مبارک خارج شده نزد رفقای خود رفتم عده زیادی از شاگردان شیخ و سید برای ملاقات من میآمدند بساط تدریس گستردم و همه از نطق و بیان من متعجب و از منبع و سر چشمه آن غافل بودند.

برخی شبها غلام حبشی میآمد و مرا بمحضر انور میبرد هر روز منتظر غروب آفتاب بودم که بحضور مبارک مشرف شوم شبی بمن فرمودند فردا سیزده نفر از رفقاییت میآیند دعا کن آنها نیز از صراطی که از موی نازکتر و از شمشیر برنده تر است بگذرند.

صبح هنگام طلوع آفتاب که از منزل حضرت باب مراجعت کردم دیدم ملا علی بسطامی با دوازده نفر از همراهانش وارد مسجد ایلخانی شدند.

من فوراً بتهیه اسباب راحتی آنها مشغول شدم. چند روز از این مقدمه گذشت یک شب ملا علی بمن گفت خوب میدانی که اعتقاد ما درباره تو چیست ماتو را باندازه ای صادق و راستگو میدانیم که اگر خودت ادعا میکردی که قائم موعود هستی بدون درنگ ادعای ترا قبول میکردیم ما خانه های خود را رها کردیم و بجستجوی قائم موعود پرداختیم تو اول کسی هستی که باین کار مهم اقدام کرده ای من و رفقاییم ترا پیروی کرده ایم و تصمیم گرفته ایم تا مقصود خود را نیابیم دست از طلب باز نداریم عجاله تا اینجا دنبال تو آمده ایم و حاضریم که هر که را قبول کنی ما نیز قبول کنیم با اینهمه چطور است که تو اینطور راحت نشسته و دست از تجسس و طلب کشیده و مجلس را آراسته ای خواهشمندیم حقیقت قضیه را اظهار کنی و ما را از شک و ریب نجات بخشی.

ملا حسین در جواب ملا علی فرمودند چنان می نماید که همراهان شما سکون و سرور مرا بواسطه شهرت و اعتباری میدانند که در این شهر برای من حاصل شده است ولی اینطور نیست زیرا دنیا و آنچه در آن موجود است هرگز ممکن نیست حسین بشرویه ئی را از محبوبش غافل سازد. از اولین ساعتی که بجستجوی حضرت محبوب پرداختم با خود عهد کردم که جان خود را در راهش نثار کنم و خون خویش را در سیل محبتش بر خاک بریزم از همان ساعت خود را بیلا انداختم و در دریای مصائب غرقه ساختم من هیچوقت بأمور دنیوی و شئون فانیه نظری ندارم و جز رضای محبوب بزرگوار چیزی نمیخواهم. آتش محبت او که در قلب من شعله ور است هیچگاه خاموش نشود تا آنکه خونم در راهش ریخته شود و شما انشاء الله آن روز را خواهید دید. الحمد لله که بصرف فضل و کرم خویش ابواب رحمتش را بر رخسار ملا حسین گشوده است من نظر بامر و فرمان آن حضرت در این شهر بتدریس مشغول شده ام تا باین واسطه مطابق دستور مبارکش آن حقیقت مخفی و مستور ماند.

از این مطالبی که جناب ملا حسین بملا علی بسطامی فرمودند ملا علی یقین کرد که ایشان بگنج مقصود پی برده اند. با چشمان اشک آلود از ملا حسین حقیقت قضیه را جو یا شد. ملا

حسین گفت من در این خصوص چیزی نمیتوانم اظهار کنم امیدوار بفضل خدا باش مگر خود او تو و همراهانت را هدایت کند و سبب اطمینان شما شود. ملا علی نزد رفیقان خود شتافت و مکالمه خود را با ملا حسین بآنها گفت. از این خبر قلوب آنان مشتعل شده فوراً هر یک بگوشه‌ای شتافته بدعا و مناجات پرداختند.

شب سوّم ملا علی بسطامی در عالم رؤیا مشاهده کرد که در مقابل چشمش نوری ظاهر شد در دنبال آن نور روانه شد تا بهدایت نور بحضور حضرت محبوب فائز گردید آنوقت نصف شب بود که این رؤیا را مشاهده کرد با سرور تمام و نشاط عجیب در اطاق خود را باز کرده بیرون شتافت و بحجرهء ملا حسین روان شد و خود را در آغوش او افکنده ملا حسین او را در آغوش گرفت و گفت " اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَدَانَا لِهٰذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ ". (قرآن ۷:۴۲) در همان روز در هنگام طلوع آفتاب ملا حسین و ملا علی بمنزل حضرت باب شتافتند دم منزل غلام سیاه حضرت باب را منتظر یافتند که بآنها گفت قبل از طلوع آفتاب آقای من مرا احضار فرمود و بمن امر کرد در را باز کنم و در عتبهء در منتظر باشم تا دو مهمان عزیز وارد شوند و بمن امر فرمود از طرف هیکل مبارک بشما خوش آمد گفته و بگویم " ادخلوها بسلام الله " ملا علی بحضور مبارک مشرف شد فرق ورود او با ملا حسین این بود که ملا حسین حجّت طلبیده ایمان آورد لکن ملا علی با قلبی مملوّ از ایمان بحضور مبارک مشرف شد و بقیه هر کدام نیز بطریقی محبوب عالمیان را شناختند یکی در عالم رؤیا بحضور مبارک رسید دیگری در وسط نماز بحقیقت پی برد سوّمی بالهام الهی حضرت محبوب را شناخت و همه بحضور مبارک مشرف شدند و ملا حسین هم با آنها همراه بودند بدینطریق ۱۷ نفر از حروف حی مجتمع شدند و اسامی کل در لوح محفوظ خداوند ثبت گردید و بتدریج هیجده نفر کامل گردید و برای نشر نفحات الله مأمور گردیدند.

یک شب فرمودند که هفده نفر مؤمن شده‌اند یکنفر باقی است که فردا خواهد آمد فردا عصر در موقعیکه باب الباب با هیکل مبارک بمنزل میرفتند جوانی بملا حسین رسید که معلوم بود همان حین از سفر رسیده.

ملا حسین را در آغوش کشید و از محبوب عالمیان پرسید. ملا حسین مطابق دستوری که داشت جوابی نداد و جوان را برای استراحت دعوت نمود و فرمود صبر کنید من شما را راهنمایی خواهم نمود. جوان دعوت ملا حسین را نپذیرفت و بحضرت باب اشارت کرد و بملا حسین گفت چرا

مرا از حقیقت امر دور میسازی در شرق و غرب عالم جز این بزرگوار دیگری مظهر امر الهی نیست (اشاره بحضرت اعلی بود) ملا حسین شرح قضیه را بحضور مبارک عرض کرد فرمود تعجب مکن در عوالم روح با او مکالمه کردیم ما منتظر او بودیم برو او را نزد ما بیاور. پس از آن آن جوان جزو حروفات حی منسلک شد اسم آن جوان ملا محمد علی بار فروشی ملقب به قدّوس که در حین ایمان و عرفان که در شیراز بحضور مبارک رسید بیست و دو سال از عمرش گذشته بود. قدّوس از طرف مادر نسبتش بحضرت امام حسن مجتبی (ع) میرسید تولدش در بارفروش بود. در سالهای اخیر حیات سید کاظم در محضر درسش حاضر شده از همه دیرتر میآمد و در مجلس درس در پائین تر از همه مینشست و زودتر از همه میرفت. سید اغلب بشاگردانش در مجلس درس خود میفرمود در میان شما اشخاصی هستند که هر چند ساکت و آرام هستند و در صف آخر می نشینند ولی در نزد خداوند بقدری مقرب اند که من آرزو دارم از خادمین آنها محسوب شوم و این فرمایش سید اشاره بقدّوس بود که بواسطه خدمات امریه و جانبازی بی نظیرش در سیل امر مبارک مصداق این حدیث شریف بود که فرموده "

من طلبنی وجدنی و من تقدّم الی شبراً تقدّمت الیه باعاً و من احبّنی احبته و من احبته قتلته و من قتلته فعلی دیته "

اما حضرت باب مبارکشان سید علی محمد است در سال ۱۲۳۵ هجری در روز اوّل محرّم در شهر شیراز متولد شدند.

خاندان حضرت از اولاد رسول الله (ص) علیه و بنجابت و اصالت معروف و موصوف بودند. تاریخ میلاد حضرت باب مطابق با حدیثی است که از حضرت امیر علیه السّلام روایت شده که فرمودند :

" انا اصغر من ربّی بستین " چون سنّ مبارکشان به ۲۵ سال و ۴ ماه و ۴ روز رسید باعلان دعوت خویش اقدام فرمودند. حضرت باب هنوز طفل بودند که پدرشان وفات کرد مشارّ الیه موسوم به سید محمد رضا و از اولاد رسول الله (ص) بود. تقوی و نجابت و فضل و شرافت والد حضرت باب در جمیع اقلیم فارس مشهور و ایشان نزد همه محترم بودند. والده حضرت باب نیز بشرافت و بزرگواری معروف و مورد احترام همه بودند حضرت باب بعد از فوت پدر در دامن مهر خال بزرگوار خود جناب حاجی میرزا سید علی پرورش یافتند جناب خال یکی از شهدای امر است. خال حضرت باب ایشانرا برای درس خواندن نزد شیخ عابد بردند هر چند حضرت باب

بدرس خواندن میل نداشتند ولی برای آنکه بمیل خال بزرگوار رفتار کنند بمکتب شیخ عابد تشریف بردند شیخ عابد مرد پرهیز کار محترمی بود و از شاگردان شیخ احمد و سید کاظم رشتی بشمار میرفت.

جناب شیخ عابد حکایت کرده است که من یک روز بحضرت باب گفتم جمله اول قرآن را که بسم الله الرحمن الرحيم است تلاوت کنند فرمودند من تا معنی این جمله را ندانم تلاوت نمیکنم. من اینطور وانمود کردم که معنی آن را نمیدانم فرمودند من معنی آن را میدانم اگر اجازه میفرمائید بگویم. آنوقت شروع بیان فرمودند چه بیان عجیبی بود سراپای مرا حیرت فرو گرفت در تفسیر کلمه " الله " و " رحمن " و " رحیم " مطالبی فرمودند که من تا آنوقت نمیدانستم و از کسی هم نشنیده بودم. هنوز شیرینی گفتار آن حضرت در مخیله من موجود است. چاره ای ندیدم جز اینکه ایشان را نزد جناب خال ببرم و سفارشهای لازمه را بایشان بنمایم که در حفظ این امانت جدیت فراوان بخرج دهد. بجناب خال گفتم من خودم را لایق نمیدانم که باین طفل درس بدهم. جناب خال تنها بودند کسی آنجا نبود بایشان گفتم من این طفل را آوردم که بشما بسپارم این طفل مثل سایرین نیست من قوه ئی در این طفل می بینم که جز در حضرت صاحب الزمان در سایرین آن قوه نیست لهذا لازم است خیلی توجه کنید بگذارید در منزل بماند زیرا حقیقه احتیاج بمعلم ندارد. و لکن جناب خال بحضرت باب تأکید کردند که بمکتب برگردند و درس بخوانند و با لهجه ملامت آمیزی بحضرت گفتند مگر بشما نصیحت نکردم که مانند سایر اطفال رفتار کنی و بهر چه معلم میگوید گوش بدهی. برای مراعات خاطر خال، حضرت باب بمکتب مراجعت کردند و روح آن حضرت بسیار قوی بود روز بروز آثار علم لدنی و حکمت و دانش خارج از حدود بشری در آن حضرت آشکارتر میشد.

بالاخره خال مجبور شد ایشانرا با خود بتجارت مشغول کند در ایام اشتغال بتجارت نیز آثار عجیبه از ایشان بشهود میرسید. بعد از چند سال حضرت باب با خواهر میرزا سید حسن و میرزا ابوالقاسم ازدواج فرمودند از این اقتران فرزندی احمد نام بوجود آمد که یکسال قبل از بعثت یعنی در سال ۱۲۵۹ هجری وفات یافت. پس از وفات این طفل مناجاتی از قلم مبارک صادر شده که مضمون آن بفارسی این است: " اللهم یا الهی کاش این ابراهیم ترا هزار اسمعیل بود تا همه را در راه محبت تو قربانی مینمود. یا محبوبی یا مقصود قلبی محبت این احمد که بنده تو علی محمد او را در راه تو قربانی کرد هیچگاه نمیتواند شعله محبت تو را که در قلبش افروخته خاموش سازد

تا جانم در پای تو نثار نشود و تا جسمم در راه تو بخاک و خون نغلطد و تا سینه‌ام برای تو هدف گلوله‌های بیشمار نشود اضطراب من تسکین نیابد و دل من راحتی نپذیرد. ای خدای من ای یگانه مقصود من قربان شدن یگانه فرزند مرا بپذیر و قبول فرما و فداء شدن او را فاتحه و علامت فدا شدن من در راهت قرار بده و بفضلت فداکاری مرا قبول فرما. آرزو دارم که خون من در راه تو ریخته شود تا بذر امر تو را با خون خود آبیاری نمایم. تأثیر مخصوصی بخون من عطا کن تا بذر الهی بزودی در قلوب عباد انبات نماید و سر سبز گردد و نمو کند تا درختی توانا گردد و جمیع اهل عالم در سایه آن مجتمع شوند. اللهم استجب دعائی و حَقِّ لی املی انک انت المقتدر الکریم. " انتهی

حضرت باب غالب اوقات در بوشهر بتجارت مشغول بودند و با آنکه هوا در نهایت درجهء حرارت بود هنگام روز چند ساعت بالای پشت بام منزل تشریف میبردند و بنماز مشغول بودند. آفتاب در نهایت حرارت می تابید و لکن هیکل مبارک قلباً بمحسوب واقعی متوجه و بدون آنکه اهمیتی بشدت گرما بدهند بمناجات و نماز مشغول بودند دنیا و هر چه در آن موجود بود همه را فراموش فرموده از هنگام فجر تا طلوع آفتاب و از ظهر تا عصر بعبادت میپرداختند. پیوسته بطرف طهران توجه داشتند بقرص آفتاب تابان با کمال فرح و سرور تحیت میگفتند و این معنی رمزی از طلوع شمس حقیقت بود که بر عالمیان پرتو افکن گردید. حضرت باب در هنگام طلوع آفتاب بقرص شمس نظر میفرمودند و مانند عاشقی بمعشوق خود باو توجه کرده با لسان قلب با نیر اعظم برآز و نیاز میپرداختند گوئی نیر اعظم را واسطه میساختند که مراتب شوق و اشتیاق حضرتش را بحضرت محبوب مستور برساند. نظر باین معنی بود که هیکل مبارک بشمس متوجه بودند ولی مردم نادان و غافل چنان می پنداشتند که آن حضرت آفتاب پرست هستند و نیر اعظم را ستایش میکنند با آنکه توجه بشمس ظاهر، رمز از توجه حضرتش بشمس جمال محبوب مستور بود.

جناب حاجی سید جواد کربلایی حکایت فرمودند که من وقتی که عازم هندوستان بودم در بین راه ببوشهر وارد شدم و چون با جناب حاجی میرزا سید علی سابقه آشنائی داشتم و بملاقاتش میرفتم حضرت باب را در آن اوقات ملاقات کردم هر وقت آن حضرت را میدیدم نهایت خضوع و خشوع و لطف و محبت از سیمای آن بزرگوار آشکار بود. من نمیتوانم بهیچ شرح و بیانی آن سیمای نورانی و اخلاق رحمانی را بیان و تشریح نمایم. همهء مردم بطهارت ذات و حسن رفتار و صداقت گفتار و کردار و تقوی و پرهیزکاری آن بزرگوار اقرار و اعتراف داشتند. شخصی امانتی

بحضور مبارک فرستاده بود که آن را بفروشد و قیمتش را برایش بفرستند و قیمت آن امانت را هم معین کرده بود. حضرت باب قیمت آن را برای آن شخص فرستادند مشاراً الیه مشاهده کرد که وجه بیشتر از مبلغی است که خودش تعیین کرده بود لذا بحضور مبارک عریضه نگاشت و پرسید چرا از قیمت معین زیادتر فرستاده‌اید. حضرت در جواب او فرمودند قیمت امانت تو همانست که فرستاده‌ام زیادی نیست زیرا امانت تو مدتی در نزد من بود و در آن هنگام قیمتش همان بود که برای تو فرستادم ولی چون من در آن وقت این را نفروختم و بتأخیر افتاد رواندیدم که بتو ضرر وارد آید و مطابق قیمت همان وقت وجهش را برای تو فرستادم. آن شخص هر چه اصرار کرد که وجه زیادی را بحضور مبارک مسترد سازد قبول نفرمودند.

حضرت باب در مجالس روضه خوانی حاضر میشدند و مصائب وارده بر حضرت سید الشهداء علیه السلام را استماع میفرمودند و اشک میریختند و در ضمن لبهای مبارک متحرک بود و مشغول مناجات بودند در آنگونه اوقات چه عظمتی در هیکل مبارک مشهود میشد و چه نورانیتهای در سیمای آن حضرت پدیدار میگردد.

اما اسامی مؤمنین اولیه بحضرت اعلی که بحروف حی موسومند از این قرار است :

۱- ملا حسین بشرویه ملقب به باب الباب

۲- میرزا محمد حسن برادر باب الباب

۳- میرزا محمد باقر همشیره زاده‌اش

۴- ملا علی بسطامی

۵- ملا خدا بخش قوچانی ملقب بملا علی

۶- ملا حسن بجستانی

۷- سید حسین یزدی

۸- میرزا محمد روضه خوان یزدی

۹- سعید هندی

۱۰- ملا محمود خوئی

۱۱- ملا جلیل ارومی

۱۲- ملا احمد ابدال مراغه ای

۱۳- ملا باقر تبریزی

۱۴- ملا یوسف اردبیلی

۱۵- میرزا هادی پسر ملا عبد الوهّاب قزوینی

۱۶- میرزا محمّد علی قزوینی ۱۷- طاهره ۱۸- قدّوس

همهء اینها بجز حضرت طاهره بحضور حضرت باب مشرف شدند

مشارّ الیها چون دانست که شوهر خواهرش میرزا محمّد علی قزوینی عازم سفر است مکتوبی سر بمهر باو داد و از او درخواست کرد که چون حضرت موعود را بیابد و بحضورش مشرف شود آن مکتوب را تقدیم کند و این بیت را از قبّل او بحضور مبارکش عرض نماید .

لمعات وجهک اشرفت و شعاع طلعتک اعتلی

ز چه رو الست بر بکم نرنی بزن که بلی بلی

وقتیکه میرزا محمّد علی بحضور باب مشرف شد جزو اهل ایمان در آمد مکتوب و پیام حضرت طاهره را بمحضر مبارک تقدیم کرد حضرت باب مشارّ الیها را از حروف حی محسوب داشتند . پدر جناب طاهره که حاجی ملا صالح قزوینی بود و حاجی ملا تقی عموی طاهره از بزرگترین علمای ایران بودند. از احادیث اسلامیة اطلاع کامل داشتند پیش همه محترم بودند. شوهر جناب طاهره ملا محمّد پسر عموی ایشان بود ملا تقی عموی طاهره در نزد شیعیان بشهید ثالث معروف است. طایفهء حضرت طاهره جمیعاً بالا سری بودند فقط حضرت طاهره نهایت میل را بتعالیم جناب سید کاظم داشتند و نسبت بآن بزرگوار محبّت و اخلاص میورزیدند از شدّت علاقه بایشان رساله ای در اثبات تعالیم شیخ و ردّ بر منکرین آن تعالیم نگاشتند و بحضور سید کاظم رشتی فرستادند. جناب سید پس از مشاهدهء آن تألیف مراسله ئی با کمال رقت و لطف بطاهره نگاشتند عنوان رساله را چنین نوشته بودند " یا قرّة العین و روح الفواد " از آن وقت مشارّ الیها بقرّة العین معروف شدند .

وقتیکه اصحاب در بدشت مجتمع بودند همه از مشاهدهء جرأت و شجاعت مشارّ الیها متحیر

بودند جمعی از اصحاب رفتار بی نظیر و بی سابقهء قرّة العین را بحضور باب عرض کردند

مقصودشان این بود که از مشارّ الیها بحضور مبارک بد گوئی کنند.

حضرت باب در جواب آنها فرمودند چه میتوانم بگویم دربارهء کسیکه لسان عظمت او را

طاهره نامیده است این بیان مبارک که باصحاب رسید همه ساکت شدند دیگر کسی جرأت نکرد

حرفی بزند و دربارهء حضرت طاهره چیزی بگوید از آن وقت جناب قرّة العین در میان اصحاب

بطاهره معروف شدند .

قبلاً گفتیم که طایفه حضرت طاهره همه بالا سری بودند در اینجا لازم است بمعنی این کلمه

اشاره کنیم جناب شیخ احمد و سید کاظم رشتی وقتیکه با اصحاب و پیروان در شهر کربلا زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام مشرف میشدند در قسمت پائین پای مبارک میایستادند و بسایر جهات مرقد منور قدم نمیگذاشتند و احترام خود را بآن مقام مقدس باینگونه اظهار میداشتند لکن سایر مردم در وقت زیارت دور ضریح میگشتند و حتی بالای سر مبارک هم میرفتند و زیارت میخواندند. شیخیه معتقد بودند که مقرران در گاه خدا همیشه زنده‌اند و برای اهل ایمان ممانتی نیست.

امام علیه السلام را همواره حی و حاضر میدانستند و از این جهت میگفتند که در حضور امام حی و حاضر که راهنمای اهل ایمان است سزاوار نیست که انسان احترام را رعایت نکند از این جهت شیعیان که در وقت زیارت بالای سر امام هم میرفتند به بالا سری معروف شدند .

جناب ملا حسین خیال میکردند که حضرت اعلی برای حج بیت که تشریف ببرند او را با خود همراه خواهند برد لکن حضرت باب وقتیکه میخواستند از شیراز عزیمت کنند ملا حسین را احضار فرمودند و باو گفتند نزدیک است که از هم جدا شویم شما باید دامن همّت بر کمر زنید و بتبلیغ امر الله قیام کنید خداوند شما را محافظت خواهد کرد و قرین نصرت و موفقیت خواهد ساخت. اینک در بلاد سیر نمائید و همانطوریکه باران زمین را سر سبز میسازد شما نیز مردم را از باران برکات خود که خداوند عنایت فرمود سر سبز سازید. در هر حال تسلیم اراده خداوند باشید بصدای بلند مردم را مخاطب ساخته بگوئید بیدار شوید بیدار شوید که باب رحمت الهی باز است صبح هدایت در نهایت روشنی دمیده و حضرت موعود آشکار گشته. ای امتهای روی زمین راه ورود موعود را آماده و مهیا سازید و خود را از فضل و احسانش بی نصیب نکنید. چشم خود را از مشاهده انوارش محروم نسازید اینها را چون بمردم ابلاغ کردید هر که امر الهی را پذیرفت از آیات و الواح الهی برای او تلاوت نمائید تا مجذوب کلمه الله شود و از خواب غفلت بیدار گردد و بملکوت الهی ورود نماید. من هم با جناب قدّوس بحج بیت میروم و ترا برای روبرو شدن با دشمن خونخوار میگذاریم مطمئن باش که بموهبت کبری فائز خواهی شد. اکنون بطرف شمال عزیمت فرما و از بلاد اصفهان و کاشان و قم و طهران عبور نما. از خدا بخواه که در طهران بمشاهده مقرر سلطنت الهی موفق شوی و در قصر محبوب واقعی ورود نمائی. در سرزمین طهران

سری موجود است و رازی پنهان که اگر ظاهر شود جهان بهشت برین گردد. امیدوارم تو بفضل و موهبت آن محبوب بزرگوار برسی. از طهران بخراسان سفر کن در آن بلاد ندای الهی بلند نما از آنجا بنجف و کربلا برگرد و منتظر امر پروردگار باش، مطمئن باش که این مأموریت را بتمام و کمال انجام خواهی داد زیرا تو برای انجام این مأموریت خلق شده‌ای. اگر جمیع اعداء و مخالفین قیام کنند و بخواهند ترا از انجام مأموریت مانع شوند هرگز نمی‌توانند اذیتی بتو برسانند و تا مأموریت خود را انجام ندهی یک موی از سر تو کم نخواهد شد زمام امور در قبضه قدرت حق است اوست غالب و توانا.

آنگاه ملا علی بسطامی را احضار کردند و با نهایت محبت و مهربانی با او تکلم کردند و باو فرمودند شما باید فوراً بجانب نجف و کربلا عزیمت نمائی. آنگاه مصائب و مصاعبی که در راه او میبایستی پیش بیاید یکایک را برای او بیان کردند و فرمودند تو باید در ایمان خویش دارای ثبات و استقامت باشی و مانند کوه از اریاح شدیدۀ امتحانات و مصائب متین و پابرجا باشی. از جهال و مردم نادان نهراسی و از لعن و سبّ علما و پیشوایان بیمی در دل راه ندهی هیچ چیز نباید ترا از انجام مقصود باز دارد زیرا خداوند تو را بمائدهء آسمانی دعوت فرموده و در جهان جاودانی برای تو آن را مقرر و مهیا ساخته. تو اوّل کسی هستی که از بیت الله خارج میشوی و برای تبلیغ امر سفر مینمائی و اوّل کسی هستی که در سبیل نصرت امر الله گرفتار بلا میشوی. اگر در این راه جان خود را هم بدهی مطمئن باش که اجر تو جزیل است و بموهبت کبری خواهی رسید.

ملا علی بسطامی پس از استماع بیانات مبارکه برای اجرای امر پیا خاست و از شیراز بیرون رفت. در یکفرسخی شیراز جوانی از شهر باو رسید نام این جوان عبد الوهاب بود و از ملا علی درخواست نمود که بحرف او گوش بدهد و در حالتی که اشک از چشمش سرازیر بود بملا علی گفت " خواهش دارم اجازه فرمائید من در خدمت شما باشم زیرا خیلی دل تنگ شده‌ام بی‌اندازه پریشان حال هستم دیشب در عالم رؤیا مشاهده نمودم که جارچی در بازار شیراز جار میزند و مردم را مژده میدهد و میگوید حضرت امیر علیه السلام تشریف آورده‌اند برخیزید بروید جستجو کنید و تماشا کنید که آن حضرت برات آزادی از آتش جهنم را بمردم میدهد بشتابید هر کس که برات آزادی را از آن حضرت بگیرد گناهانش آمرزیده است و هر کس محروم شود از بهشت برین محروم خواهد بود ". بمحض اینکه صدای این جارچی بگوش من رسید برخاستم و دکان

خود را بستم و در بازار و کیل براه افتادم تا بجائی رسیدم که دیدم شما ایستاده‌اید و مردم دور شما اجتماع کرده هر یک از نفوس از دست شما ورقه‌ای میگرفت آهسته بگوش او کلمه‌ای میگفتند که از استماع آن کلمه فرار کرده فریاد میکشید وای بر من که از مهر و محبت امام محروم و بیچاره من که جزو مطرودین و ساقطین محسوبم . از خواب بیدار شدم و در افکار زیادی غوطه ور شده بالاخره بجانب دکان خود آمدم ناگهان شما را دیدم که همراه شخصی که عمّامه بر سر داشت از مقابل من گذشتید و او با شما مشغول مذاکره بود چون شما را دیدم از جای خود برخاستم قوتی در من ایجاد شد که شرح آن نتوانم و بسرعت دویدم تا بشما برسم چیزیکه باعث تعجب من شد این بود که چون بشما رسیدم دیدم همانجائیکه شما را در خواب دیدم ایستاده بودید مشغول مذاکره هستید و آن شخص عمّامه بر سر، اقوال شما را ردّ میکرد باو گفتید " گر جمله کائنات کافر گردند- بر دامن کبریا نشیند گرد " من در گوشه‌ای ایستاده مقداری با شما فاصله داشتم و بمراقبت شما پرداختم بالاخره از محل خود براه افتادید و بطرف دروازه کازرون روان شدید من دنبال شما آمدم تا اینجا که بشما رسیدم. ملا علی او را وادار کرد که بشهر مراجعت کند و بکار مشغول شود باو فرمود همراهی شما با من مرا در مشکلاتی خواهد انداخت، بشیراز مراجعت کن و مطمئن باش زیرا که تو در جرگه مؤمنین محسوب هستی.

پس از مکالمات زیاد که بین این دو نفر جریان یافت ملا علی بسطامی بالاخره به همراهی آن جوان تن در داد و کار خود را بخداوند واگذار کرد. چون اندکی دور شدند حاجی عبدالمجید پدر عبد الوهّاب برای مراجعت دادن فرزند خود در دنبال آنها روانه شد و با ملا علی بسطامی در نهایت خشونت رفتار کرد.

حاجی عبدالمجید بعد از آنکه بامر مبارک مؤمن شد اغلب این واقعه را برای احبّان نقل میکرد و در حین شرح قضیه اشک از چشمش جاری میشد و میگفت چقدر من متأسّفم از رفتاریکه در آن روز مرتکب شدم الحمد لله که خداوند مرا هدایت فرموده و گناه مرا بخشیده، من در بین کارکنان پسران فرمانفرما بودم فرمانفرما والی فارس بود و بواسطه نسبت بفرمانفرما هیچ کس جرأت نمیکرد بمن جسارت یا اذیت کند . غفله شنیدم پسر من عبد الوهّاب دکان خود را ترک کرده و از شهر بیرون رفته من فوراً از دروازه کازرون خارج شدم و در طلب او شتافتم چماقی در دست من بود تصمیم داشتم پسر را بزنم شنیده بودم که مردی که بر سر عمّامه دارد با پسر من همراه بوده است خشم من بی اندازه بود رفتم تا بآنها رسیدم. چون چشمم بملا علی افتاد با نهایت خشم باو حمله ور

شدم و بکتک زدن او پرداختم. در بین ضرباتی سخت که باو وارد میشد گفت ای عبدالمجید دست نگهدار زیرا خداوند بحال تو بینا و چشمان او ترا مراقب است خدا را شاهد میگیرم که سبب بیرون آمدن پسر از شیراز من نبودم و بهیچوجه باذیت تو اهمّیت نمیدهم... روزی پشیمان خواهی شد و به بیگناهی من واقف خواهی گشت. ولی من باقوال او اعتنائی نکردم و آنقدر او را زدم تا خسته شدم و بالاخره به پسر امر کردم که از ملا علی جدا شده با من بشهر برگردد و قتیکه با هم بشهر می آمدیم پسر من خوابی را که دیده بود برای من حکایت کرد. چون ان را شنیدم تأسّف شدیدی سراپای مرا گرفت این تأسّف با من همراه بود تا قتیکه از شیراز به بغداد عزیمت نمودم و از بغداد بکاظمین رفته مسکن گرفتم. پسر من عبد الوهّاب در کاظمین مشغول کار بود من از امر بی خبر بودم تا در سال ۱۲۶۷ هجری که حضرت بهاءالله بطهران آمدند و پسر من از کاظمین رفته جزو محبوسین سیاه چال بود و در سنه ۱۲۶۸ بشهادت رسید. بعداً که حضرت بهاءالله ببغداد نفی شدند بصرف فضل رحمت الهیه شامل حال من شد و از حقیقت امر مبارک مطلع شدم از گناه من در گذشتند و مرا عفو فرمودند.

باری ملا علی بطرف مأموریت خود روانه شد تا به نجف رسید و بدعوت شیخ محمّد حسن صاحب جواهر که معروفترین علمای شیعه بود پرداخت. بعد از وقایع بسیار (که شرح آن در تاریخ نیل مسطور است) ملا علی به تفتین علما گرفتار دشمنان خون خوار گردید از نجف او را به بغداد بردند و در حضور مفتی بزرگ او را حاضر کردند. نیل از قول حاجی هاشم عطار میگوید که من در باره خاتمه کار ملا علی حقیقت مطلب را بدست نیاوردم بعضی میگویند که ملا علی در بین راه اسلامبول مریض شد و بعضی دیگر میگویند که بدست اعداء بشهادت رسید. بهر حال جناب ملا علی بسطامی اولین کسی است که در راه امر الله تحمل مصائب شدیده نمود و اوّل شخصی است که در راه محبوب بیهمتا بشهادت نائل و سرافراز گردید. پس از آنکه حضرت باب ملا علی را امر فرمودند بعتبات عالیات توجّه نماید آنگاه سایر حروف حی را احضار فرمودند و هر یک را بطرفی مأموریت دادند و در حین وداع و خدا حافظی بآنها فرمودند :

" ای یاران عزیز من، شما در این ایام حامل پیام الهی هستید خداوند شما را برای مخزن اسرار خویش انتخاب فرموده تا امر الهی را ابلاغ نمائید. بواسطه صدق گفتار و رفتار خود نماینده قوّت و نورانیت ربّانی گردید. تمام اعضای جسد شما باید بر ارتفاع مقامات شما شهادت دهند و

بطهارت حیات و عظمت مقصود شما ناطق گردد زیرا این روز همان روز است که خداوند مجید در قرآن (66:36) فرموده " الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيَهُمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ " بیانات مبارکه حضرت مسیح را که بشاگردان خود فرمودند بیاد آورید و قتیکه میخواستند آنان را برای تبلیغ باطراف بفرستند بآنها فرمودند شما مانند آتشی هستید که در شب تاریک بر فراز کوه بلند افروخته گردد. باید مردم از نورانیت شما مهتدی شوند. باید طهارت ذات و حسن گفتار شما طوری باشد که مردم دنیا بواسطه مشاهده حسن گفتار و رفتار شما بسوی پدر آسمانی که منبع فیض جاودانی و سر چشمه فضل ابدی است متوجه گردند. شما که فرزندان آن پدر روحانی هستید بواسطه اعمال خود باید مظهر صفات الهیه گردید تا مردم نور الهی را در شما مشاهده کنند شما نمک زمین هستید اگر نمک فاسد باشد با چه چیز اصلاح خواهد شد.

انقطاع شما باید بدرجه (ای) باشد که در هر شهری برای تبلیغ امرالله داخل شوید از مردم آن شهر بهیچوجه اجر و مزدی توقع نداشته باشید غذا و طعام طلب نکنید و هنگامیکه از آن شهر میخواهید خارج شوید گرد کفشهای خود را هم بتکانید تا چنانچه منقطع و طاهر وارد آن شهر شدید همانطور خارج گردید زیرا پدر آسمانی همواره با شماست و شما را مراقبت میفرماید و محافظت مینماید اگر شما نسبت باو وفادار باشید یقین بدانید که خزینه‌های عالم را بشما تسلیم میکند و مقام شما را از مقام فرمانروایان و پادشاهان بلندتر میسازد.

ای حروف حی، ای مؤمنین من یقین بدانید که عظمت امروز نسبت بايام سابق بی نهایت بلکه قابل قیاس نیست. شما نفوسی هستید که انوار صبح ظهور را مشاهده کردید و باسرار امرش آگاه شدید کمر همت محکم کنید و این آیه قرآن (۲۴:۸۹) را بیاد آرید که درباره امروز می فرماید: " وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا " قلوب خود را از آمال و آرزوهای دنیوی پاک کنید و باخلاق الهی خود را مزین و آراسته نمائید. بواسطه اعمال نیک بحقانیت کلمه الله شهادت دهید و این آیه قرآن (۴۰:۴۷) را همواره در نظر داشته باشید که میفرماید " وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ " مبدا اعمال شما طوری باشد که دیگران بیایند و ملکوت الهی را از شما بگیرند و شما بی نصیب بمانید دوران کفایت عبادات کسالت آور فتور آمیز منقضی شد امروز روزی است که بواسطه قلب طاهر و اعمال حسنه و تقوای خالص هر نفسی میتواند بساحت عرش الهی صعود نماید و در درگاه خداوند مقرب شود و مقبول افتد. " إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ

الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ" (قرآن ۳۵: ۱۲).

شما آن نفوس مستضعفین هستید که در قرآن (۵: ۲۸) فرموده:

"و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ" خداوند شما را باین مقام عالی دعوت مینماید و در صورتی میتوانید باین درجه عالی برسید که تمام آمال و مقاصد دنیوی را زیر پا گذاشته و مصداق این آیه شوید که در قرآن میفرماید (۲۸-۲۷: ۲۱) "عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٍ يَعْمَلُونَ".

شما حروف اولیه هستید که از نقطه اولی منشعب شده‌اید. شما چشمه‌های آب حیاتید که از منبع ظهور الهی جاری گشته‌اید از خداوند بخواهید که شما را حفظ نماید تا آمال دنیوی و شئون جهان، طهارت و انقطاع شما را تیره و آلوده نکند و حلاوت شما را بمرارت تبدیل ننماید من شما را برای روز خداوند که می‌آید تربیت و آماده ساخته‌ام و می‌خواهم که اعمال شما در مقعد صدق عند ملیک مقتدر قبول افتد. راز و اسرار یوم الله که خواهد آمد امروز مکشوف نیست طفل تازه متولد آن روز مقامش از بالغین این امر ارجمندتر است و جاهل آن ظهور درجه‌اش از عالم این روز بالاتر.

اینک در طول و عرض جهان پراکنده شوید و با قدم ثابت و قلب بی‌آلایش راه را برای آمدن روز خدا مهیا و مسطح کنید. بضعف و عجز خود نظر نکنید بقدرت و عظمت خداوند مقتدر و توانای خود ناظر باشید. مگر خداوند ابراهیم را بنمرود غلبه نبخشید مگر حضرت موسی را بر فرعون و فرعونیان غالب نساخت با اینکه حضرت موسی جز عصای خود دیگر مساعد و کمکی نداشت. مگر حضرت مسیح را بر یهود غلبه نبخشید با آنکه حضرت مسیح علیه السلام در ظاهر بینوا و بی‌کس بود. مگر قبائل عرب را در مقابل حضرت رسول (ص) خاضع نمود. آن قبائل وحشی در ظل تعالیم مقدسه آن حضرت تربیت شدند و حالشان تغییر کرد و مَهْدَب گشتند بنابر این بنام خداوند قیام کنید بخدا توکل نمائید و باو توجه کنید و یقین داشته باشید که بالاخره فتح و فیروزی با شما خواهد بود.

پس از اینکه حضرت باب بواسطه این بیانات روح تازه در اصحاب خویش دمیدند و مهمترین وظیفه آنان را بآنها گوشزد فرمودند هر یک را مأمور اقلیمی مخصوص و محلی بخصوص نمودند تا بتبلیغ امر الله پردازند و بآنها دستور دادند که در هیچ جا و نزد هیچکس اسم و رسم هیکل مبارک را اظهار نکنند و معرفی ننمایند و در حین تبلیغ فقط بگوئید که باب موعود

ظاهر شده دلیلش قاطع است و برهانش متین و کامل هر که باو مؤمن شود بجمیع انبیاء و رسل مؤمن است و هر که او را انکار نماید بانکار جمیع پرداخته است.

آنگاه با همه خداحافظی فرمودند و اجازه سفر دادند بجز جناب ملا حسین اول من آمن و حضرت قدّوس آخر من آمن از حروف حی بقیه که چهارده نفر بودند در هنگام فجر بنقطهء مأموریت خویش توجّه نمودند.

بعداً ملا حسین را وقتیکه میخواست مرخص شود مخاطب ساخته فرمودند: "از اینکه در سفر حجاز و حجّ بیت با من همراه نیستی محزون مباش عنقریب تو را بشهری میفرستم که حجاز و شیراز در شرافت با او برابری نتوانند زیرا رمز عظیم و سرّ مقدّسی در آن نقطه موجود است. انتظار دارم که بمساعدت خداوند پرده‌ها را از جلو چشم اشرار برداری و عقول آنان را از آلائش پیراسته سازی اینک باید از اینجا باصفهان و از آنجا بکاشان و طهران و خراسان عزیمت نمائی از خراسان بعراق سفر کنی و در آنجا منتظر فرمان پروردگار خود باشی تا بهر جا که اراده فرماید ترا بفرستد. من هم با قدّوس بقصد حجّ بیت عزیمت مینمایم غلام حبشی خود را نیز همراه میبرم عنقریب قافله حجاز از شیراز حرکت میکند من هم با آنها میروم، مکه و مدینه را زیارت میکنم و آنچه را بدان از طرف خداوند مأمورم انجام میدهم و انشاء الله از آنجا بعراق و کوفه سفر میکنم شاید تو را در آنجا ملاقات کنم و اگر هم امر الهی بر خلاف آنچه گفتم صادر شود ترا مطلع خواهم ساخت تا در شیراز بحضور مشرف شوی مطمئن باش که جنود ملکوت تو را نصرت مینمایند. موفق خواهی شد. جنود ملاء اعلی در اطراف تو حاضر و آماده‌اند و قوّت الهیه در وجود تو تجلی نموده، فیض الهی راهنمای تو است، هر کس تو را دوست بدارد خدا را دوست داشته و هر که تو را دشمن دارد دشمن خدا است هر که تو را انکار کند خدا را انکار نموده و هر که بتو محبّت داشته باشد بخداوند محبّت دارد."

مسافرت ملا حسین به طهران

ملا حسین حسب الامر مولای عالمیان بسوی اصفهان رهسپار و در مدرسه نیم آورد منزل کرد. پس از ورود طلاب علوم مخصوصاً شاگردان سید محمد باقر رشتی که در سفر قبل او را دیده بودند با وی بنای مخالفت و عناد را گذاشته ابتدا نزد سید اسد الله پسر سید محمد باقر رشتی که پس از فوت پدر بر مسند ریاست شرعیه جالس بود شکایت بردند و از ورود ملا حسین حکایت کردند و سید اسد الله را وادار بمخالفت نمودند سید در جواب آنان گفت که مرا با ملا حسین یارای مقاومت نیست خود شما بودید و دیدید که این شخص چگونه پدرم را با تبخّر و فصاحت بیان مغلوب نمود چگونه من او را از گفتار خاموش کنم. طلاب گفتند که ملا حسین در زمان پدر مرحومت که باصفهان آمد طرفدار شیخیه بود و سید مرحوم را هم با خود هم داستان نمود ولی اینک با ادّعائی بزرگتر آمده و نوائی تازه میزند که شخصی ظاهر شده دارای کتاب و آیات الهی است و خلق را باو دعوت میکند و بآیات او تحدّی مینماید. بالجمله هر چند از این گونه بیانات بسید اسد الله گفتند سید در مقابل تمنّای آنان اقدامی نکرد ناچار از او مایوس شدند و نزد حاجی محمد ابراهیم کلباسی که از علمای معروف اصفهان محسوب و در آن ایام مریض و مشرف بمرگ بود شتافتند و شرح واقعه را با آب و تاب بیان کردند. حاجی در جواب گفت ساکت باشید اگر ملا حسین چنین مطلبی میگوید باید تحقیق کنید من اگر از این مرض شفا یافتم خود بشخصه در صدد تحقیق بر خواهم آمد زیرا ملا حسین کسی نیست که بیاطل فریفته شود لذا اگر به دین جدید دعوت میکند بر شما لازم است که در راه مجاهده و تحقیق قدم گذارید و قبل از تحرّی حقیقت به ردّ و انکار او قیام ننمائید. مخالفین چون از اینجا هم مایوس شدند نزد منوچهر خان معتمد الدوله که حکومت اصفهان را داشت شتافتند و شکایت آغاز کردند. منوچهر خان صراحه فرمودند این کار مربوط بمن نیست راجع بعلمای دین است. آنگاه طلاب علوم را از ایجاد فتنه و فساد و اذیت و آزار ملا حسین منع فرمود. طلاب علوم چون از اینجا هم مایوس گشتند با خسران و خیبت بی پایان در گوشهء خموم خزیدند و ملا حسین با کمال شجاعت و دلیری بدون مانع و رادعی بشارت یوم جدید را گوشزد قریب و بعید ساخت.

اول کسبیکه در اصفهان بشرف ایمان فائز گردید گندم پاک کن بود که با ملا حسین انس شدیدی داشت و شب و روز در محضر وی بسر میبرد و بانجام خدماتش جانفشانی مینمود. گندم پاک کن در اصفهان بود تا وقتی که خبر محصور شدن اصحاب را در قلعهء شیخ طبرسی شنید بیدرنگ برای مساعدت اصحاب بمازندران شتافت. او را دیدند که غربالی بدست گرفته در میان

کوچه و بازار بسرعتی میدود سبب پرسیدند فرمود برای نصرت اصحاب بمازندران میروم و در شهرهائی که بر سر راه من واقع است گذر کرده بشارت ظهور موعود را بعموم میدهم و با این غربال آنان را آزمایش کرده هر کدام که دارای قابلیت هستند با من برای جانبازی همراهی خواهند کرد. مشاراً الیه خود را بقلعه رسانیده و بدرجهء شهادت رسید.

حضرت اعلی در کتاب بیان فارسی بهمین لقب او را ذکر فرموده‌اند.

از جمله نفوس که در اصفهان مؤمن شدند میرزا محمد علی نهری و برادرش میرزا هادی و میرزا محمد رضای پاقلعه (در نیل عربی، پاقلی است) بودند جناب ملا صادق مقدس خراسانی نیز در آن ایام بتصدیق امر مبارک فائز شد. جمال مبارک او را باسم الله الاصدق ملقب فرموده‌اند.

مشاراً الیه پیوسته منتظر ظهور موعود بر حسب تعالیم سید کاظم رشتی بود و پنجسال بود که در اصفهان سکونت داشت و چنانچه خود آنجناب میفرمود شبی با ملا حسین در منزل میرزا محمد علی نهری ملاقات نموده بشارت یوم جدید را از ملا حسین شنید و چون از اسم و لقب حضرت موعود سؤال کرد ملا حسین جواب داد ذکر اسم و رسم از طرف موعود ممنوع است و بعد شرحی از دعا و نیاز حروف حی را بیان کرد هر یک بطرزی موعود را شناختند. مقدس فرمود آیا من هم ممکن است مانند حروف حی او را بشناسم؟ ملا حسین فرمود باب رحمت الهی بر روی جمیع اهل عالم مفتوح است. مقدس از میرزا محمد علی نهری اطاق خلوتی خواست و در بروی خود بسته و بدعا و نیاز پرداخت پس از مدتی عجز و نیاز چهره جوانی را که سابقاً در حرم سید الشهداء دیده بود که چون ابر بهاری در مقابل ضریح امام میگریست در مقابل چشم مجسم دید که باو مینگرد و تبسم میفرماید بی اختیار خواست خود را پبای او افکند و لکن فوراً آن جوان نورانی غایب و پنهان گردید. مقدس از کثرت شوق و شور نزد ملا حسین آمد و اسرار خود را بیان نمود ملا حسین او را بکتمان امر کرد و فرمود اینک برای ابلاغ امر بحاجی کریمخان بکرمان توجه نمائید و از آنجا بشیراز عزیمت کنید امید که در مراجعت انشاء الله من و شما بلقay محبوب بیهمتا در شیراز فائز گردیم.

ملا حسین از اصفهان بطرف کاشان رهسپار شد اول کسی که در کاشان بامر مبارک مؤمن شد حاجی میرزا جانی پریا است که از تجار معروف آن شهر بود و نیز در کاشان امر مبارک را بیکی از آشنایان خود موسوم بسید عبد الباقی که از علمای شیخیه بود ابلاغ فرمود و لکن سید مزبور حفظ ریاست و مقام خود را بر قبول امر مبارک ترجیح داد. مشاراً الیه در کربلا و نجف ملا حسین

را دیده و شناخته بود ولی از قبول امر مبارک خود داری نمود ملا حسین از کاشان بجانب قم رهسپار شد و لکن استعدادی در مردم آن شهر نیافت و فقط بذر افشانی قناعت فرمود. در دوره‌ای که جمال مبارک در بغداد تشریف داشتند بذر افشانی باب الباب که در شهر قم نموده بود سر سبز شد و از مردم قم حاجی میرزا موسی قمی ببغداد مسافرت نمود و بحضور حضرت بهاء‌الله مشرف شد و بشرف ایمان فائز گشت و آخر الامر بشهادت رسید از شهر قم جناب ملا حسین بجانب طهران عزیمت فرمود و در یکی از حجره‌های مدرسه میرزا صالح معروف بمدرسه پامناز منزل اختیار نمود و مدرس آن مدرسه را که از علمای شیخیه و موسوم بحاجی میرزا محمد خراسانی بود بامر مبارک دعوت کرد و ندای الهی را باو ابلاغ فرمود. حاجی از قبول امر الله امتناع ورزید و طریق لجاجت سپرد و بملا حسین چنین گفت " ما چنین گمان میکردیم که بعد از وفات سید کاظم رشتی شما برای ترقی و تعالی امور فرقه شیخیه قیام خواهید کرد و شبهات وارده را دفع خواهید کرد و طریقه شیخیه را از ایراد و شبهات مخالفین نجات خواهید بخشید حالا می‌بینیم که آنچه می‌پنداشتیم غلط بوده و امیدهای ما همه بناامیدی تحویل یافته، اگر شما باز هم بنشر این عقاید باطله که از آن سخن می‌گوئید پردازید بیقین بدانید که طریقه شیخیه را در طهران محو و نابود خواهید ساخت " ملا حسین باو فرمودند که مطمئن باش مقصود من از بین بردن تعالیم شیخ و سید و تحقیر آن نیست و چندان در طهران توقّف نخواهم کرد. ...

برگرفته از کتاب تاریخ نبیل (مطالع الانوار)

دانلود از وبسایت سیارون جاسب www.30yaron.com